

ماهنامه " کارگر ساختمان " نشریه مشترکی است که زیر نظر هیات های موسس سندیکائی " تابتا " متشکل از نقاشان سندیکائی تبریز ، سندیکای نقاشان استان البرز، نقاشان سندیکائی بندر عباس، هیات بازگشایی سندیکای نقاشان تهران و حومه، نقاشان سندیکائی اردبیل) منشر می گردد، و از تمامی کارگران ساختمان دعوت به همکاری می کند. دوستان و همکاران کارگران ساختمانی ب ۸رای ۸هر موردی که الزم دیدید می توانید از طریق ایمیل زیر با ما تماس حاصل نمایند.

karegare.sakhtoman@gmail.com

### ضمن سلام و درود به معلمان عزیز رسول بداعی و عبدالرضا قنبری

این نسخه از نشریه کارگر ساختمان ضمیمه شماره دو است دلیل انتشار این ضمیمه آن است که دو اثر هنری یک شعر از رسول بداعی و یک داستان کوتاه از عبدالرضا قنبری دو معلم مبارز که هر دو در راه مبارزه برای آزادی دستگیر ، محاکمه شده و هم اکنون در زندان گوهر دشت میحوس هستند برای نشریه ارسال شده بودند اما وقتی به دست ما رسید که شماره دو نشریه دو روز قبل آن انتشار یافته بود ، و ما فکر کردیم اصولی نیست که یک ماه این دو اثر هنری را نگهداری و در شماره سه منتشر کنیم بنا براین تصمیم گرفتیم طی ضمیمه نشریه شماره دو آثار فوق را منتشر نمایم ، ضمن اینکه از دوستان رسول بداعی و عبدالرضا قنبری تشکر می کنیم و از ایشان می خواهیم همکاری بیشتری با این نشریه داشته باشند، و امید داریم اتحاد میان کارگران و معلمان هر روز بیشتر و قوی تر گردد.



هئیت تحریریه تابتا (نشریه کارگر ساختمان)

راه ارتباطی با نشریه :

کارگران برای بهبود نشریه خود پیشنهادات و انتقادات خود را به ایمیل ذکر شده بفرستید چرا که این نشریه تنها با همکاری شما در جهت رسیدن به حقوق حقه ما کارگران پیش خواهد رفت. چرا که :  
چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است.

karegaran.sakhteman@gmail.com

تقدیم به کارگران ایران زمین که  
قلبشان از استبداد و دستشان  
از استثمار پینه بسته است .

## رسول بداعی

شعری از رسول بداعی

## کارگر فریاد کن

کارگر فریاد کن  
کارگر فریاد کن .  
سحرت نزدیک است.  
این هیولای ستم .  
از مترسک بیش نیست.  
خواهد آمد روشنی از پی ما.  
فریاد کن، فریاد کن.  
می زند تاریخ ما بر تو نهیب.  
عمر بیدادگران بسر آمده است .  
کوه و دریا میکند فریاد.  
خونهای ریخته به جوش آمده است.  
کودکان پدر.  
از دست داده دیروز.  
سر برافراشته اند.  
مردم بخروش آمده اند .  
تنها تو نیستی.  
همه شلاق خورده بیدادگرانیم.  
خونهای ریخته ، گلهای شکسته.  
پابرنه گان ، رنج کشیدگان.  
سرهای بر دار شده.  
ما را به کمک می خوانند.  
ای اوج و فرود لب دوخته گان .  
فریاد کن.  
در گوش بی داد زمان .  
در گوش این خودکامگان.  
فریاد کن ، فریاد کن .  
هر شهید خفته را.  
در قلب گور بی نشان .  
به اندیشه بیدار خود.  
آگاه کن، آگاه کن.  
ای تن خسته ی تاراج شده.

ای دل یغما شده رنج نشان.

قریاد کن ، قریاد کن.  
آنسوی تاریخ ستم.  
بی نهایت ناله می آید بگوش.  
نباید .  
کودکان این وطن.  
بردگی از ما به میراث برند.  
نباید گورمان.  
شرمگین باشد از.  
آیندگان .  
فریاد کن، فریادکن.



**ما کارگران برای کسب مطالبات خود تنها یک ابزار داریم و آنهم  
تشکل های ماست ، بدون ابزار نمی توان با سرمایه داران و  
کارفرمایان که همه گونه ابزار دارند مبارزه کرد .**

**با ساختن تشکل های خود و ایجاد فدراسیون سراسری به مبارزه بر خیزیم**

طبقه 14 میلیونی کارگران ایران با ایجاد فدراسیون و اتحادیه های سراسری مبارزه و مقاومت خود را در سطح ملی تقویت کنید.

داستان کوتاه  
از عبدالرضا قنبری (معلم مبارز زندانی)

## پسر افغان

"بعضی از لحظات زندگی را دو بار زیسته ام : یکی آنگاه که آنرا زیسته ام ، دیگری آنگاه که آنها را نوشته ام ، یقین آنها را هنگام نوشتن عمیقتر زیسته ام" شارل بودلر

هر معلمی یادگارهای شیرین و یا تلخی را در خاطر خویش دارد. این خاطرات ، نوشته هایست ارزشمند که هم به کار خودش می آید هم دیگران . معلم در کلاس درس با شاگردانی سرو کار دارد که از نظر روحی ، روانی و جسمی متفاوتند. هنر یک معلم قدرت عمل او در حین آموزش است و شناخت او نسبت به تفاوت های یاد شده .

ابتدای سال تحصیلی بود ، دبیرستانی در بیرون شهر پاک دشت ، کلاس درس تاریخ ادبیات فارسی ایران و جهان ، دانش آموزان دوم دبیرستان رشته ادبیات در جلسه پیش در آغاز درس در باره پیشینه زبان و ادبیات فارسی سخن گفتند و اشاره های به مشترکات زبانی و فرهنگی با اقوام و کشورهای همسایه بویژه فارسی زبان کردم، از افغانستان و پاکستان و تاجیکستان گفتم ، درس آن روز را تدریس کردم. دانش آموزان نیز اظهار نظرهای کردند و من هم گوش داد. برخی از اظهار نظر آنها نشان از سطح معلومات و نیز علاقه شان داشت. زیرک و با هوش و شاد بودند. ظاهر دانش آموزان نشان از آن می داد که وضع اقتصادی خوبی ندارند ، لباس ها مرتب اما ... بگذریم. حال می خواستم از درسهایشان که هفته پیش داده بودم بپرسم . چند دانش آموز مهاجر افغانی نیز در کلاس داشتم ، یکی از آنها را که از نظر جسمی نیز نحیف بود، اما برق چشمانش نشان می داد که باهوش و زیرک است ، به پای تخته سیاه دعوت کردم ، از او پرسیدم صبحانه خوردی ؟ گفت "بله"

چی خوردی ؟!

کمی مکت کرد و لبخندی زد و دندانهایش دیده شد : " آقا ! چکه"

چکه چیه ؟!

باز هم خندید اما این بار چند دانش آموز افغانی دیگر نیز خندیدند.

یکی از گوشه کلاس گفت :

چکه ، یعنی ماست چکیده.

خوشم آمد نمی دانم چرا اما همینقدر می دانم بیشتر علاقه متد شدم به جای پرسش از درس ، از او سوالات دیگری بپرسم.

اهل کجای افغانستان هستی؟!

اهل کابل طوق مستان ...

طوق مستان !!

بله آقا ، یه جای در کابل ... کابل نواحی و شهرک های داره .

عجب اسم زیبایی چند بار آن را تکرار کردم .

بعد انگار که متوجه شده بود گفته هایم برایم لذت بخش است ادامه داد : " تقوان، عاشقان ، عارفان ، کوه

دامن ، گلدره ، شکر دره ، گذرگاه ، شهرآرا ، ده دانا ، ... ، خرابات ، زور آباد ، گل تپه پروان ...

یکی دیگر از دانش آموزان ادامه داد : سراپستان ، لب رود کابل ، ... ، ده سد ...

و آن یکی " اسکالو ، باغ بالا ، کاریز نیک ...

شگفت زده شدم این همه اسم زیبا آنهم فقط برای جای جای شهر کابل .

از افغانستان ، کشور همجوار و هم تاریخ چیز زیادی نمی دانستم در سالهای تدریس دانش آموزان بسیاری داشتم

علیه خصوصی سازی یا خودمانی سازی آموزش، درمان، ورزش و خدمات عمومی توسط مافیای ثروت و قدرت مبارزه خود را تشدید کنید.

اما بسیاری شاعر و نویسنده هم چون مولوی ، ناصر خسرو ، تمنای هروی ، ... ، مجد حاصل فکرت ... و چند نویسنده و از چند نفری دیگر دانسته هایم کم بود و حتی 945 کیلو متر مرز مشترک و اشتراکات زبانی و فرهنگی و دانش آموزان مهاجرافغان ، هم باعث نشد از وضعیت و حالشان خبر داشته باشم . پنهان نمی کنم اطلاعاتم کم است.

پرسیدم چه نژادی هستی ؟

گفت : "هزاره"

بعد از چند لحظه ادامه داد :

" هزاران گل در کوه و دشت باریک از اون یاد آر چون تار هزاره"

شعری از ناصر خسرو قبادیانی از این همه حاضر جوابی و خوشخیالی شگفت زده شدم با این حال به ذوق ادمم .

گفتم درباره هزاره بگو و او ادامه داد : "زبان هزاره فارسی است که به آن هزاره گی می گویند" ... گویش هزارگی پر از ضرب المثل ... شعر هزارگی ، ایلالو یا لالایی است . " البته یکی از شعر هزارگی ایدو یا بابولدی هم هست" آوازهای عاشقانه گیدو که در عروسی می خوانند ... و خطاب هست بدون موسیقی و سنساک بدون موسیقی و ساز در سوگ می خوانند.

پرسیدم مردم هزاره کجایی افغانستان زندگی می کنند ، او گفت :

"هزارجات ، بلخ ، بادقیس ، ... خود کابل ساکن هستند"

یکی دیگر از دانش آموزان ادامه شاه زاگان و فریاک ...

از بدخشان و آرامگاه ناصر خسرو پرسیدم گفت : آقا عمر ما کفاف نداده که بریم ببینیم " این قدر شنیدیم . اما می دانم توی بدخشان خشخاش کشت میشه ... و مردم چیزی ندارند بخورند. سرش را پایین انداخت بعد ادامه داد مردم فقط هر روز یک وعده سیب زمینی می خورند..."

ناراحت شدم اما او ادامه داد

( ... گفتم به هر کجا که می روی خیزد فغان مرد و زن گفت آتشم بی گل قصر نیز یکسان می کنم گفتم به لبخندی دل از غربی و شرقی بروبی گفتا فرنگستان تان را کابلستان می کنم " شعر مجد اصل (مجد آفاق)

آدمی شرمنده و خجالت زده از این همه استعداد می شود به سمت صندلی رفته نشستم . نگاهی به او کردم همان لبخند همان معصومیت ، گفتم ادامه بده .

" ... گفتا که در هجران چرا از وصل می گوی سخن گفتم غمت را این چنین بر خویش آسان می کنم

گفتا که تو کیستی که این کنی یا آن کنی عاشق کجا گوید که من این می کنم یا آن می کنم "

گفت :

آقا حمله شوروی در سال 1979 به افغانستان خیلی به ما ضربه زد ... مهاجرت تلخ میلیون ها افغانی و بعدش هم از توش طالبان در آمد و دیدیم و دیدید که چه بر سر ما آمد.

قبلا" شنیده بودم که مردم ... و مردم افغانستان حداکثر 10 در صد با سوادند اما اکنون این مصداق خیلی برایم قابل قبول نیست ،

ادامه داد ما افغانی ها کشور های دیگر را آباد کردیم کشور خودمان را خراب ... خاطره تاریخ افغانها حتی در در توسعه و آبادانی استرالیا نیز نقش داشتند ... صالح و سعید ، کامران ، جمال خان ، از همه آنها مهمتر بی جاه درویش در تاریخ السادات نامشان آمده

ملت بیچاره با شتر بار میبردند و راه آهن می کشیدند ، برای دام داران حصار می کشیدند ، در نقشه بر داری کمک کردند ... اما چه شد؟

ستاد آنها که "گام" می نامیدند تابعیت ندادند و دستمزدشان پایین بود آنها اجزاه نداشتند زنانشان را به استرالیا ببرند زندگی سختی داشتند در آنجا از کسب و کارشان هم جلوگیری می کردند، تو صحرای خشک حاشیه شهر های کوچک روزگار می گذراندند.

حتی سندیکای مترقی کارگران ... افغانیها را به عضویت کارگران حمل و نقل نپذیرفتند ... در ایران هم که دیدیم ؟

کارگران ما باید برای بدست آوردن مطالبات خود اقدام به ایجاد هیات های موسس سندیکا در نتیجه فعالیت آنها اقدام به ایجاد تشکل های کارگری کنیم

به ساعت نگاه کردم اصلاً متوجه گذشت زمان نشده بودم می بایست از چند نفر دیگر نیز می پرسیدم و در وقت باقی مانده درس هم می دادم ، دلم می خواست بیشتر صحبت می کرد و بیشتر یاد می گرفتم هرچند در خواست کردم بعد بیشتر صحبت می کنیم دستم را بسویش دراز کردم و با او دست دادم اما دستان زمختی را احساس کردم کف دستش را نگاه کردم و دستانش ترک خورده و زخم شده اش را دیدم پرسیدم :

او دستش را با اکراه نشان داد همان شکلی بود ،

گفتم : "چرا دستت این جوری است ؟!!"

کلاس ساکت و ساکت بود همه بچه ها خیره و ناراحت نگاه می کردند.

گفت : چیزی نیست ... آقا!!

گفتم : " چرا دستت اینجوریست زخم و ترک داره ؟"

گفت : "می روم آجر پزی و خشت می زنم ... پدر دو شفت کار می کنه ..."

"من همین که مدرسه تعطیل شدم بکراست می روم تا هشت شب کار می کنم "

به او اجازه دادم بنشیند نمی دانستم به او چه جایزه ی بدهم وقتی به خانه رفتم با خود خلوت کردم نمی

خواهم بگویم خیلی اما گریه کردم و به فکر افتادم برایش کاری بکنم در هفته بعد برایم دو سه جلد کتاب در

باره تاریخ افغانستان و یک رمان آورد اما چندی نگذشت که دیگر نتوانستم در آنجا درس بدهم ، یعنی دیگر

اصلاً هیچ جا نتوانستم درس بدهم نامش را فراموش کردم اما یادش را هرگز ...

